



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

از قرون اولیه تمدن بشر حق و تعیین معنی واقعی آن مورد نظر حکما و دانشمندان بوده و در حکمت قدیم یونان و بعد از آن در اطراف آن مطالعات بسیاری شده و همین سابقه تاریخی حاکی از درجه اهمیت آن است .

بحث و فحوص درباره حق ظاهراً با تصور اینکه تمام گفتنی‌ها گفته شده و هر چه نوشته شود تکرار مکرر از گفتار حکما و دانشمندان سابق است کار نویسنده را مشکل میکند و نمی‌توان گفت که به ایضاح مطلب و بیان مقصود و تنویر چگونگی معانی و مفاهیم آن نیازی نیست .

حق را هیچ يك از علمای حقوق تعریف جامع و مانعی نکرده که مورد قبول سایرین نیز واقع شده باشد .

حق را بعضی متأخر و لاحق بر ناحق میدانند یعنی میگویند ناحق قبل از حق موجود بوده و موجودیت ناحق مسبوق به موجودیت حق بوده و مفهوم عدل برای نفی ظلم و ناحق بوده است در صورتیکه این عقیده مبانی منطقی ندارد زیرا در فرض معکوس هم ناحق نفی حق است.

حق یعنی زور.

حق چیزی است که هر کس تمیز ندهد ندارد.

حق مقیاس روز است .

حق ریشه انسانیت و اساس عدالت است.

حق آن چیز است که به نفع بشر و برای بشر باشد.

حق طلبی است که فرد از سایر افراد جامعه دارد، حق نیروئی است که نیروی

دیگری را در برابر خود متوقف یا تحریک می کند .

حق واقعی را دائماً از طرف وقایع و اوضاع تکذیب میشود و در همه جا

ضعیف مقهور و پایمال قوی است .

حق اعم از حقوق شخصی و اجتماعی ، از قرون بعیده که انسان ابتدائی از

جنگلها بیرون آمده و برای دفع خطر عمومی بانوع خود متفق شده تا امروز که

میلونها آدم به کشتار یکدیگر اقدام کرده اند این بوده است که قوی متبوع و ضعیف

تابع باشد.

بنابراین حق واقعی جز وهم و پندار معنی دیگری ندارد، زیرا اگر گوشه زمینی

را که مالک بائر و معطل میگذارد تصرف و آباد کنید شما را مجازات می کنند ولی

اردوئی داشته باشید و ایالتی را بچاپید و تصرف کنید همه شما را تحسین می کنند.

با عده کمی مثلا پنجاه نفر غارت و راهزانی کنید شما را بسه دار میزنند یا

تیرباران می کنند ولی اگر چند صفر بر این عدد اضافه کنید و بایک عمل ساده ریاضی

کشوری را به آتش و خون بکشید شما را فاتح می خوانند .



حق هر چه هست مطلوب و ممدوح ذاتی بشر است و انسان نمیتواند بدون حق زندگی کند.

حق نسبی است، یعنی فرض انشتین راجع به نسبی بودن آثار طبیعی در علم حقوق نیز صدق می کند و حق دارای وجود مطلق نیست، محصول اجتماع است و با وقفه و جمود نمی سازد و به نسبت تحولات اجتماع تغییر می کند.

حق عبارت از يك وجود کلی ذهنی و حاکم بر کلیه اصول قضائی است. حق اصولاً و جوهرأً قابل نقض است و موجودیت آن بسته به همین صفت قابل نقض بودن است یعنی اگر امکان نقض حق موجود نبود خود حق دارای مفهوم خارجی نمی شد تا فرق بین اعمال عادلانه و غیر عادلانه، قانونی و غیر قانونی و عبارت اخری حق و ناحق برقرار گردد.

حق همعنان با معرفت بشری و محور موازنه روابط انسانی است. حق عبارتست از مجموعه قواعد و احوال، اختیار، عدالت، فتوا، عقیده، اجر و مزد، دلیل و حجت، و این معانی بقدری وسعت شمول دارند که اغلب می توان یکی را بجای دیگری بکار برد ولی خود حق قوی تر و رساتر و رسمی تر از سایر کلمات است.

حق را بعضی زائیده قدرت اقویا می دانند باین معنی که در هر جامعه یا قومی یک نفر که توانست با قدرت و قوت شخصی بر رأس آن قرار گیرد حقوق آن جامعه را بمیل خود تغییر داده یا بطور کلی اصول حقوقی دیگری را بوجود می آورد.

حق اگر حق حیات باشد دردنیای حیوانات و در روابطه انسان با حیوان تنها حق مقتدر است، یعنی حق حیات باطرفیست که توانا تر باشد، در داخل اجتماعات هم بعنوان حفظ منافع اجتماع، اجتماع که قوی تر است بر فرد که ضعیف تر است مسلط و حاکم میشود و در خارج اجتماعات که حق بین المللی میشود زور و غلبه ذیحق می گردد، و نزد ملل قوی مفهوم حق فقط قدرت بر انجام مقصود است یعنی سرخ

پوستانی که اسرا را شکنجه میدهند و آدم خوارانی که انسان را پاره پاره می کنند و اقوام فاتحی که غیر از قتل و غارت نمی شناسند چون می توانند حق دارند و روش خود را خطا نمی دانند، مانند همان حقی که انسان در کشتن حیوانات به نفع خود قائل است، همان حقی است که نژادهای بزرگ بشری در تسلط بر نژادهای ضعیف تصور می کنند.

در خلقت هم اساس و نظام روی این اصل نهاده شده است که کرات کوچک دور کرات بزرگ بگردند و موجودات کوچک به نفع موجودات بزرگ از بین بروند و بقای هر موجود کامل به فنای موجودات ناقص باشد و حیوان قوی برای ماندن خود ضعیف را بخورد و توانا خون ناتوان را بریزد.

حق همیشه در غلبه قدرت بر ضعیف است و این قانون جاودانی خلقت به انسان و حیوان محدود نمیشود بلکه در حیات حیوانی هم اقویا در زیر آفتاب و در دل خاک برای کسب نور و تعدیه بر نباتات ضعیف غلبه و تقدم دارند.

حق این شده است که اکثریت بانکه زور عددی بر اقلیت مسلط شود و اکثریتی که همه جا از حیث دانش و بینش و فهم و ادراک و تجربه و تبحر در سطح پائین تری است در کمیون، انجمن، مجلس و غیره بر اقلیت که از حیث عدد نارسا و ناتوان است با حق رد و قبول و اختیار طرد و تصویب حکومت کند.

در امور و موارد غیر مادی هم حق را زور می برد یعنی مصائب بزرگ بدبختی کوچک را بفراموشی میکشند، دردهای بزرگ درد کوچک را میخورند و در ترازو که ظاهراً مظهر عدل است کفه سنگین بر کفه سبک می چربد و در دستگاه ساعت بزرگترین و قوی ترین چرخ بر چرخهای دیگر حکومت می کند.

حق مظاهر مختلف دارد که یکی از آنها رجحان و امتیازی است که فردی نسبت به سایر افراد جامعه دارد مثل حق تألیف یا اختراع یا تصنیف که مخصوص مؤلف و مخترع و مصنف است.

حق به ذبح قدرت و نیروی مرموزی تزریق میکند.

حق امری ناشی از خلقت و فطرت بشر است .

حق بادعوی تواماً بوجود آمده و متوازیاً زیست می کنند یعنی مادام که حق باشد دعوی از آن منفک نخواهد بود و دعوی مانند سایه دنبال حق است و گاهی برای يك حق دو دعوی می توان داشت، یکی مدنی دیگری کیفری ، یکی خصوصی یکی هم عمومی . حق عبارت از روش و قاعده ایست که اعمال هر فردی را با اعمال افراد دیگر جامعه تحت اصل کلی آزادی تطبیق می کند .

حق نسبت به زمان و مکان و درجه تمدن و نوع سازمان و میزان دانش و بینش جامعه فرق میکند و کم و زیاد میشود .

حق نتیجه فکر سلیم انسان طبیعی است.

حق يك موضوع اخلاقی و مذهبی و دارای ضامن اجرای باطنی و وجدانی است .

حق قدرت و امتیازی است که هر فرد اجتماعی دارد و سایرین موظف به رعایت آنند .

حق فائده ایست که قانون آنرا برای افراد جامعه ثبت نموده است و با استعمال قوه مجریه دیگران ملزم باعتراف و تحمل آن میشوند، یعنی اگر حق مورد نزاع باشد یا احترام آن در معرض خطر واقع شود میتوان بقوه قضائیه برای ثبت آن پناه برد. حق همیشه حق است و صورت ابدیت دارد ولی قانون مولود زمان و محیط اجتماعی است و همان طوری که بشر در تطور ارتقائی مراحل را پیموده تا قدم بعرضه تمدن کنونی نهاده قانون هم دوش بدوش انسان همان مراحل را طی کرد. و قانون هر عصری درخور همان دوره و زمان بوده که گاهی حق را تأیید کرده و زمانی هم بعلمی انحراف جسته یعنی حق نبوده ولی قانون شده است و عبارت از مجموع قواعدی است که سلطه و حکومت بمنظور حفظ نظام اجتماع وقت بر پیروی از آن قواعد امر نماید.

حق در اسلام عبارت از قوانین و مقرراتی است که خیر اکثر مردم را ضمانت و رعایت کند و هرگز نسبت بر ظالم چیزی و نسبت بمظلوم چیز دیگر نمیشود تا هر کس حق را در خیر و مصلحت خود بداند، یعنی چون انسان در اجتماع زندگی میکند و نمی‌تواند بی‌نیاز از جامعه منفرداً زندگی کند حق عبارت است از وضع و روشی که خیر و مصلحت همگی را تضمین کند.

همانطور که آنچه خداوند آفرید یا خیر محض است یا خیرش بر شرش می‌چربد و چیزی نیافریده که شر محض باشد یا شرش بر خیرش غالب باشد یا خیر و شرش مساوی باشد در اجتماع بشری هم حق عبارتست از آنچه خیر عموم را بدون استثناء یا خیر اکثریت نزدیک به عموم را تضمین و تأمین کند و چیزی و راهی که برای فرد خاص یا برای عده قلیلی مطبوع و مفید افتد و خیر را از اکثریت سلب نماید حق نیست. حق را بعضی تابع قانون قرار داده‌اند منجمله علماء قرن نوزدهم از قبیل «تولیه» «لوران» «موران» «مارکاده» و مولومب.

حق راماسه (Massé) و ورژه (Vergé) مجموعه قوانینی می‌دانند که بازور باشخاص تحمیل شود.

حق و قانون را بعضی از علماء مختلط و ممزوج با یکدیگر میدانند و بعضی دیگر مانند والت (Valett) و بدان (Bedan) حق را بمنزله قصد و قانون را بمنزله وسیله میدانند و بین حق و قانون تفاوت قائلند و میگویند قانون وسیله حفظ انتظام جامعه است و چیزی نیست غیر از زور.

حق یا حقوق عبارت از مجموع قواعد و احکامی است که بر اعمال مردم یا جوامع حکومت می‌کند و برای رعایت آن گاهی متوسل به زور و فشار میشوند.

حق در زبان فرانسه اگر با حرف اول بزرگ نوشته شود (Droit) یعنی قواعد حاکمه بر جماعات، اگر با حرف اول کوچک و جمع نوشته شود (Droits) معنای مرجحات و امتیازات فردی از قبیل حق مالکیت و حق ابوت و زوجیت بخود می‌گیرد و اگر با حرف اول کوچک ولی مفرد باشد بمعنی علمی است که از قواعد آمره و امتیازات فردی بحث کند و در هر حال با هر نوع از حروف با همراهماء و به هر معنی که باشد بدون زور بی‌فائده است.